

داز سرشت مردم ژاپن

نظری به فرهنگ امروز ژاپن

هر سرزمینی دارای روحی است که به مردمش زندگی میبخشد و تا جایی زمینه‌های منش آنها را بازمینمایاند. این مایه‌گاه از دین برمیآید، گاه از فلسفه یا مکتب فکری خاص و گاه نیز از احوال تاریخی یک ملت.

موضوع این نوشته نیروها و مایه‌هایی است که گوهر ژاپنی را ساخته‌اند.

در سراسر دوران دوازده قرون میانه، ژاپن آنچه روح مردم آزاده را مایه میداد آئین بودا بود تا آنجا که حتی سردار نام آوری چون "فوجی وارانبچی ناگا" (۱) که بر همه این سرزمین بخودگامگی فرمان میراند، در روزهای انجام زندگیش بر آرزوی جز "یک مرگ آرام و زندگی دوباره یافتن در بهشت" نبود و در حالی که تا م "مقدس" "امیدابودا" (۲) را بر زبان داشت درگذشت.

از آن پس، آئین بودا، از راه فرقه‌های "ایکو" (۳) و "نیچی رن" (۴) فراگیر شد. ایمان بودائی چنان در جان عامه مردم جای گرفت که حتی بزرگان و بازرگانان سربراه، هرگاه ایمانشان را درگرو میدیدند در برابر سردار و فرمانروای نیرومندی چون "توکوگاوا یه‌اسو" (۵) ایستادگی میکردند. زمانی که مردم بر این فرمانده شوریدند به دشواری توانست از مرگ جان بدر برد.

تاریخی پیش از این رویداد، گروه‌گرانی از بودائی‌ها که کانونشان در معبد "هوتگان جی" (۶) بود تلاشهای فرمانروائی بنام "تودا نیونگا" (۷) را که میخواست همه مملکت را زیر فرمان خود آورد جلو گرفته بودند. "تودا" از بزرگترین قهرمانهای تاریخ

زاین است که هم به بیرحمی شهره بود. از نیرو آنها که گروه " هونگان جی " را پاری کردند میدانستند که اگر در شورش خود ناکامیاب شوند چه سرنوشتی در کمینشان خواهد بود. اما باز زندگی خود را به بلا سپردند.

ستی گرفتن توان بودائی

دین بودا که در برخوردی چنین با طبقه حاکم بود با وجود پایمردی پیروان، باز توان افتاد. فرمانرایی چون " تردانوبوناگا "، تریوترمی هییده یوشی " (۸) - (۹۸ - ۱۵۳۶ م) "توکوگاوا به یاسو" (۱۶۱۶ - ۱۵۴۲) چنان در اندیشه یکپارچه ساختن کشور استوار بودند که با سیاست بازداشت یا از میان برداشتن ناسازان اندک همه مخالفت‌ها را فرو نشانددند و از این راه نیروی دین بودا رفته رفته کاستی گرفت تا آنکه چیره سیاست گردید.

در دوره حکومت توکوگاوا " قانون معابد " نهاد شد که مقرر می‌داشت فرقه‌های گوناگون بودایی سوگند وفاداری به دولت یاد کنند. تنها فرقه " نیچی رن " بجا یستادگی در برابر این حکم پائید چندانکه پیروانش دستخوش شتم حکومت گشتند و سرانجام ناگزیر شدند اعتقاد خود را پنهان دارند.

دیگر فرقه‌های بودائی در برنامه حکومت "توکوگاوا" برای اداره واحدهای کشاورزی شرکت کردند، چنان که کار سر شماری جمعیت به معابد سپرده شد و بسیاری از دیرها بجای آنکه پناهی برای انسانهای آرامش جو باشند مکانی شدند تنها برای برپا داشتن مراسم یادبود درگذشتگان. *پرتال جامع علوم انسانی*

" سوگاگو " (۹) - یک گروه تازه

حکومت "توکوگاوا" بعد از آنکه تیره‌های بودائی را بزیر فرمان آورد یک مکتب کنفوسیوسی بنام " سوگاگو " بمردم عرضه داشت تا طریقت زندگی خود دارند. این مکتب را راهبان آئین " ذن بودائی " در آغاز قرن چهارم میلادی به ژاپن آورده‌اند ما آنرا در چارچوب دیرهای خود نگاه داشته بودند. نخستین بار در نیمه دوم سده شانزدهم این طریقت در بیرون دیرهای بودائی خود را نمایانند و این کاربردست " فوجی وازاسیکا " (۱۰)

و "هایاشی رازان" شد. اینان مکتب تازه را در دیر دریافته و بر سر ترویج آن شده بودند. آنها فیلسوفانی از دین گسسته بودند و ترک الزامات بودائی گفته میخواستند مکتب نو را بیاموزانند. اندیشه "سوگاگو" که این راهبان هوادارش بودند در اصل بر پایه‌های روابط اجتماعی استوار بود. این مبانی میبایستی بنیاد نظام اجتماعی تازه‌ای شود که متناسباً بر همان سوی بود که حکومت "توکوگاوا" در پیش روی داشت. از اینرو "توکوگاوا" به یاسو "در سال ۱۵۹۳ از "سیکا" خواست که این مکتب تازه را باو بیاموزد.

"هایاشی رازان" که رایزن "یه‌یاسو" شد نزدیکی بیشتری با فرمانروای بزرگ پیدا کرد. مناسباتش با زمامدار چنان خوب بود که "قانون‌سراهای نظامی" که او نوشت قانون اساسی دستگاه جدید "شوگونی (۱۱) (حکومت نظامی)" به یاسو " شد.

از آنجا که مکتب "سوگاگو" که "رازان" آورد بمایه بسیار متأثر از مبانی فلسفه "چو-هسی" (۱۲) فیلسوف سده دوازده میلادی چین که در ژاپن بنام "شوشی" (۱۳) شناخته شده است - بود، این مکتب پس از جندی "شوشی گاکو" (۱۴) نام یافت و مبانی آن بجای "تعلیمات" رسمی حکومت شناخته شد.

فراگیر شدن مکتب نو بجای آئین بودا

چون جامعه نو میبایستی بر بنیاد تعلیمات "شوشی گاکو" داشته شود و هم آنکه "سیکا" و نیز "رازان" اصول مکتب خود را از راهبان بودائی دریافته بودند، ناگزیر میباید برتری اندیشه‌ها و آموزشهای تازه را بر تعلیمات بودائی اثبات کنند. آنها بناچار نمیتوانستند بپذیرند که این اندیشه‌ها از دیرهای بودائی برآمده است و از اینرو راهی نبود جز آنکه در رد عقاید بودائی بکوشند. "سیکا" و بیش از او "رازان" تعلیمات بودائی را سخت بباد انتقاد گرفتند. ایراد آنها بر این پایه بود که آئین بودا این همه بر زندگی پس از مرگ اعتبار نهاده و زندگی واقعی یعنی این جهانی را ناچیز شمرده و در نتیجه همه مناسبات میان فرمانروا (در کار حکومت)، میان پدر و فرزند، شوهر و همسر، برادر و خواهر و بین دوستان بی پایه و مایه شده است.

حکومت که با نهادن "قانون معابد" دین را تابع سیاست ساخته بود از این اندیشه

ند بودایی استقبال کرد. جامعه "سامورائی" (۱۵) یعنی طبقه متوسط عصر جدید نیز که از آئین بودازده شده بود - زیرا که میدید این آئین نیارسته است خود را با روند دوره انتقالی سازگار کند - مکتب نورا خوشآمد گفت.

تعلیمات جدید کنفوسیوسی سرعت میان سامورائی ها و نیز همه طبقات اجتماعی گسترده شد. اما هنوز گروهی در کار بود که حتی "شوشی گاگو" آنرا نمیتوانست گشود. این راز همانا چیستان مرگ بود، یعنی مسئله نهایت وجود آدمی. هرگاه جنگ یا آمادگی جنگی در میان نباشد سرباز به چه کار میآید؟ و اگر سرباز باید بجنگد، ناگزیر با بیم مرگ رویا روی میشود. شمشیر آهیختن جنگ آوران و در آمیختن با دشمن در میدان نبرد یعنی کشتی یا کشته شدن. پس احتمال مرگ همیشه یک به یک است. مردم عادی در پیش آمده های بسیار نادر خود را در کمین مرگ میبینند، اما یک سامورائی همیشه با این بیم رویارو است.

نیاز به فلسفای والاتر

در این احوال آنچه به دل سامورائی نیرو میداد رسم و راهی از زندگی بود بنام "بوشیدو" (۱۶) یا "طریقت سامورائی". این طریقت بیکباره و بی پایه برنیامده بلکه در فضای طبیعی ژاپنی و در گذر زمانی دراز پرورده شده بود چگونه پرداخته شدن آنرا باید در روند تاریخ دید.

در باز نگری به دوره ای که در آن "بوشیدو" به قالب تمام در آمد به نیمه دوم قرن دوازده میلادی میرسیم یعنی حدود تاریخی که حکومت "کاماکورا باکوفو" (۱۷) بر پا شد. یا بدیگر سخن هنگامی که حکومت سپاهیان برای نخستین بار در مملکت بنا گردید و مرکز خود را در "کاماکورا"، ناحیه ای دور از شمال "کیوتو" (۱۸) که مرکز دستگاه فاسد امپراتوری بود نهاد. در این دوره گروه سپاهیان معیارهای اخلاقی و ارزشهای نفسانی خود را رفته رفته پرورش داد.

برای یک سامورائی (خواه سردار و خواه سرباز) دلیری مهمترین امر چیز بود. میگویند "هاچی من تاروبوشی" (۱۹) رهبر گروه سامورائی "گنجی" (۲۰) سربازانش را هر روز در میدان جنگ گرد می آورد تا دلیری یا ترسندگی آنها را بیازماید. شهامت نخستین

اصل بایسته برای هر سرباز بود .

دلیری آن بود که مرد جنگ، آزمای به دشمن پشت نکند . هنگامی که سردار بزرگدروه سامورائی " گنجی " بنام " مینا موتویوشی نومو " (۲۱) در نبرد " هی جی " (۲۲) از گروه " هی که " (۲۳) شکست یافت به شبه جزیره " چی تا " (۲۴) پناه برد ، اما ، در همان پناهگاه کشته شد . یکی از سربازان بازمانده سپاه او بنام " کینومارا " (۲۵) بتنهائی و در حالتی که وارونه بر زمین اسب نشسته بود از مهلکه گریخت . گفته اند او اسبش را هی میزد و فریاد میکرد ، من پشت به دشمن فرار نمیکنم . اینکه سربازی نوجوان چنین سخت پای بند این اصل بود نشان میدهد که اندیشه دلیری سامورائی چه ژرف در دل سربازان جای داشت .

اما زورمندی و دلیر بودن برای یک سامورائی بسنده نبود . نیرومندی تنها او را از خرس و گراز ممتاز نمی ساخت . ماهیه و الابی این دلیران آزادگی و پاک دلی بود . سامورائی میبایستی در برابر زیبایی شکوفه های گیلاس حساس باشد و یک شاخه پر شکوفه درخت آلو دلش را بلرزاند .

هنگامی که گروه سامورائی قدرت را در اختیار گرفت ادب ، فروتنی و صفا فضیلت و اعتبار هر چه بیشتر یافتند . و سامورائی بایسته دید که این رسم و راه تازه زندگی را در برابر آنهایی که از دیر باز حکومت را در کیوتو بدست داشتند و نماینده اندیشه و ماهیهی کهنه و رو بزوال بودند بنمایاند .
 در روش گاه مردم انانی و مطالعات ژبندی
 طریقتی از زندگی که حکومت کیوتو آنرا پاس میداشت باندازه بسیار متأثر از رسم و راه چینی بود . طریقتی که در کاماکورا برآمد احساس ماهیه این آب و خاک را در خود داشت و برآستی ژاپنی بود ، نه اندیشمای وام گرفته از بیگانه آئین تازه درون راستین ژاپنی را بروشنی باز مینمود .

ریشه گرفتن نهال مکتب نو

در عصر " سن گاکو " (۲۶) (۱۵۶۸ - ۱۴۶۷ م) - که دورانی دراز از جنگهای میان نواحی یا " ممالک " در ژاپن بود - جوهر بوشیدو بمعنای واقعی در ژاپن جای گرفت و استوار شد . از آنجا که جنگها در این دوره بسی پی گیر بودند ، سامورائی میبایست

همیشه آماده کارزار باشد و هرگاه این سرنوشت روی کند بر آن افسوس نیآورد. در کتابی بنام "هاگاکور" (۲۷) که در سده هیجده درباره "بوشیدو" نوشته شده چنین آمده است: "جوهر بوشیدو چنگ زدن بر مرگاست". اما هیچگاه چیزی چون این سخن بنا روا تعبیر نشده است زیرا که حتی امروزه ژاپنی‌ها، گاه در معنی آن میگویند که "بوشیدو" آدمی را به شتاب بسوی مرگ میخواند.

این بیان نادرست است سامورائی میباید تا آنجا که از او برآید زنده بماند تا میهن را پاس دارد و امیر خود را وفادارانه خدمتگزار باشد. اگر "بوشیدو" سامورائی را بر آن میداشت که در همان دم رویا روئی با دشمن در نبرد بمرید، این مسئولیت و وظیفه او چه میشد؟ آیا چنین نبود که او از مسئولیت میگریزد و وظیفه را باسانی رها میکند؟ اینجاست که "یا ماموتو چونه تومو" (۲۸) که "هاگاکوره" را تقریر کرد مینویسد: "آماده‌ام حتی یک تنه تا آنجا که نیرو دارم خانه امیرم، نا به شیطا، را پاسداری کنم." به سخن دیگر، زندگی هدف راستین سامورائی تا آخرین دم بود.

در داستانی که "هاگاکوره" از کتابی دیگر آورده آمده است که مردی جنگی بنام "کویو گونگان" (۲۹) از یکی از کهنتران سردار نام‌آور ژاپنی "تا کدایشی گن" (۳۰) بنام "مینونوگامی" (۳۱) که به دلیری شهره بود پرسید "مینونوگامی" تو بسیار جنگیدهای، همیشه جلودار سپاه بوده و دلیریهای شگرف نموده‌ای، و باز - با آنکه نبردهای بسیار از سر گذرانده و همواره پیشاپیش رزمندگان رفته‌ای - نشان زخمی در تو نیست، چرا؟ "مینونوگامی" خاموش ماند. نمیدانست منظور پرسنده برآستی چیست. مرد جنگی باز لب بسخن گشود "با شرمندگی باید بگویم که تن من پر از نشان تیغ است. چهره‌ام چنانکه میبینی از ریخت افتاده - بر تورشک میبرم که اینهمه جنگ کرده و در همه نبردها خود را سرفراز و نام‌آور ساخته‌ای اما هنوز حتی نشان یک زخم بر تنت ننشسته است. بی‌گمان این از آنروست که تو جنگ‌آوری چنین به دلیری ممتاز، و رزمنده‌ای بی‌همتائی. من آنگاه که میروم تا بدشمن بتازم همه چیز برایم تیره و تار میشود. حتی اگر خورشید در اوچ آسمان بدرخشد، هر چه هست در برابر دیدگانم قیرگون مینماید.

چون نمیخواهم ترسو جلوه کنم، پیش میروم، و از آنجا که شمشیرم را کور کورانه اینسو و آنسو میچرخانم خود را آماج تیغ دشمن میسازم. این زخمها را ترس در تنم مینشانند بدیدن تو خود را شرمنده می‌پاهم.

" مینو نوکامی " پاسخ داد . " تو تنها کسی نیستی که بدرخشیدن برق هلهه همه چیز برابر چشمانت تیره و تار میشود . خود نیز چنینم . اما همین که اسبم را چند گامی پیش راندم ، چیزها رو به روشن شدن میروند ، چنانکه گویی پرتوماه بر آنها افتاده است . دشمن را میبینم ، تبرزبم را بالا میبرم و به حریف نشانه میروم . و از آماج تیرها و خنجر هائی که بسویم برکشیده اند میگریزیم . برای اینست که هرگز زخم نخورده ام "

مرد جنگی پرسید . " شگفت است که چیزها بر تو روشن میشوند اما برای من تاریک میمانند " و رزمنده بزرگ پاسخ داد . " این سایه از آنروست که من همیشه آماده مرگم و هیچگاه بر این سرنوشت افسوس نمی آورم . "

در اینجا مایه و روح " بوشیدو " را میبینیم . در میدان نبرد که پای مرگ و زندگی در میان می آید بی باکی و در افتادن با مرگ راه رهایی است .

حدود میانه دوره " توکوگاوا " (۳۲) (آغاز سده هیجده میلادی) " داویدوچی یوزان " (۳۳) در دیباچه کتابش بنام " بودوشولیشن شو " (۳۴) این سخن را چنین آورده است .

" از همان دم آغاز سال نو که مرد جنگی چوبهای غذا خوریش را بر میگردد تا در بامداد نوروز آش سنتی سال نو بنام " او - زونی " (۳۵) را بچشد ، تا شب سال نو آینه باید همیشه - روز و شب - پندار مرگ را در سر داشته باشد . " تاریخ این نوشته حدود یکصد سال پس از درهم شکسته شدن شورش " شی ما بارا " (۳۶) - (سالهای ۸ - ۱۶۳۷ م) است - هنگامی که نا آرامی از مملکت رخت بر بسته بود . و هم در این دوران ژاپن از دیگر سرزمینهای جهان بریده ، تنها در خوابی آرام و بی تشویش فرو رفته و در رویای صلح و آسایش سر خوش بود .

آثار ناچیز انگاشتن مرگ در زندگی روزانه

هر روز و هر دم بیاد مرگ بودن چه معنایی برای ژاپنی داشت ؟

" هاگاکوره داستان دیگری از زندگی سامورایی " ساگا " (۳۷) می آورد و در آن میگوید این سامورائی ها بامدادان که از خواب برمیخاستند در آب سرد تن میشتند و لباسهای زیرین پاکیزه میپوشیدند . دستها و پایشان را ناخن میکردند و سرانگشتها را سوهان میزدند

و با گلبرگهای خشک کوکب خوشبو میکردند موهای جلو سر را همیشه کوتاه نگه میداشتند و آنرا با روغنی خوشبو می آغشتند شماری از این سامورائی‌ها حتی هنگامی که چهره‌شان زرد مینمود آنرا به رنگ می آراستند و سرخ نگاه میداشتند و بر این بیم بودند که اگر سیمایشان بیرنگ بنماید و ناگاه بمیرند مگر ترسو بشمار آیند .

این داستان میرواند که اندیشه، رها نشدنی مرگ سامورائی‌ها را و میداشت که بر اندیشه آراستگی و در بیم جلوه، رنگ رخسارشان باشند . این پندار حتی بر منش و رفتارهای عادی و روزانه آنها هم تاثیر مینهاد . " دایروچی " (۲۸) مینویسد . " اگر پیوسته اندیشه مرگ در دل داشته باشیم با این مایه میتوانیم از بی وفاداری ، اطاعت و احترام برویم ، از همه بدیها - بلاها و ناخوشی‌های پرهیزیم ، زندگی دراز داشته باشیم و حتی منش والایی سراسر همه نیکی در خود بپروریم . "

اما آنکه تنها واژه، " مرگ " را پیوسته زمزمه میکند ، همانگونه که یک بودائی نام " بودا " رابی امان بر زبان دارد - و با ایمان تهی از کردار در پی رستگاری است بدنال نام میرود نه معنی ، او نمیتواند انسان والایی بدان سخن که یاد شد بشمار آید . سامورائی بر آن بود که این دل بستگی و پندار باید با روش و کردار همواره باشد - چنانکه سامورائی‌های " ساگا " بازنده نگه داشتن رنگ رخسارشان بر این سر بودند . چنین بود که منش سامورائی‌ها در وابسته بودن به خویش و نه بدیگری آنان را به پاکی و زیبایی ای بی همال در زندگی درونیشان راه برد . حتی از این پایه میان آنها رقابتی در ساختن و پرداخت جامه، رزم پدید آمد . از نیروی سامورائی‌ها آنگاه هم که بجائی میرفتند تا بیک گروه بکاری پردازند ، هریک از آنها جامه ویژه خود را در بر داشت .

سامورائی دلاور و رزمجو بهنگام نبرد جامه‌های میپوشید از یک زره تیره و بالاپوشی برنگ روشن با رستمای از مهره‌های طلائی رنگ و ققمهای کدوئی از طلا که بجای شرا به گردن میآویخت . بر سرش با شلقی مانند سرپوش راهبان سرگردان می نهاد و بر اسبی سیاه که بر آن نیز سرپوش وزینی طلائی گذاشته بود سوار میشد و تبرزینی چلیپا مانند بر دست میگرفت .

سامورائی‌ها بجای آنکه در برابر دشمن خود را به چهره، دیگر درآورند یا در انبوه سربازان پنهان دارند ، با سرفرازی پیشاپیش رده، رزمندگان درمی آمدند و خویش را نمایان میساختند و جلوه میدادند تا دشمن آنها را هموردی ببیند که آماده رزم است .

حس عدالت و وفاداری

سوی این انگیزه‌ها که یاد شد هنوز چیزی دیگر میباید - فراتر از اندیشه مرگ‌ورندگی - تا سامورایی را وادارد بهر هنگام برای جنگیدن آماده باشد. این انگیزه درونی همان باز بستگی و وفاداری به یک‌امیر و سردار بود - که این برای سامورایی با عدالت یکسان مینمود. "کارل پتر تونبرگ" (۳۹) که وابسته پزشکی یک تجارتخانه هلندی در ناحیه "دشیما" (۴۰) در ژاپن بود بسال ۱۷۷۰ در یادداشت‌هایش نوشت.

"در این سرزمین واژه عدالت پنداری بیمایه نیست. مردم معنای عدالت را برآستی پاس میدارند. حتی از امیراتور خود گامه‌ای هم بر نمی‌آید با آنها که پیرامون اویند کاری دور از عدالت کند." این ویژگی که نویسنده یاد شد در مردم ژاپن میدید از "بوشیدو" مایه گرفته بود.

همه ژاپنی‌ها داستان "کوبایاگاوا هیده‌آکی" (۴۱) را میدانند. "تویوتومی هیده یوشی" (۴۲) سردار بزرگ او را بفرزندی پذیرفت و بار آورد هنگامی که "هیده‌یوشی" درگذشت یکی از وزیرانش بنام "ایشیدا میتسو ماری" (۴۳) بیم داشت که نیروهای "توگوگاوا" برهبری "توگوگاوا یاسو" قدرت سیاسی را از جنگ گروه "تویوتومی" درآورد. دیگر سرداران و امیران هم که نگران سرنوشت حکومت "تویوتومی" بودند با "ایشیدا" یار و همراه شدند. همه میپنداشتند که "کوبایاگاوا" نیز با آنها خواهد پیوست زیرا هر چه بود "هیده یوشی" برای او جای پدر داشت. چنانکه گمان میرفت چون "ایشیدا" او را خواند "هیده یوشی" با وی همراه شد، اما هنگامی که "یه یاسو" او را به وعده‌هایی و سوسه کرد بیدرنگ با این یک پنهانی پیمان بست.

در رویداد جنگی که بسال ۱۶۰۰ در "سکی گاها را" (۴۴) در گرفت و در آن پای مرگ و زندگی در میان بود "کوبایاگاوا" همراه "ایشیدا" وارد نبرد شد. اما در میان کارزار به ناگاه از او روی برتافت و از کنار بروی تاخت چندانکه ایشیدا جنگ را باخت. "یه یاسو" به پاداش این پیروزی زمینهای بسیار به "کوبایاگاوا" داد، اما مردم هرگز او را نبخشیدند و مردان وی که از این رویداد ناشاد بودند یک یک از گردش پراکنده شدند. آنها نمیخواستند کسی را خدمتگزار باشند که از راهی چنین فرومایه و ناروا

به تر و جاه رسیده است .

در اینجا وفاداری چندان در اندیشه نبود که عدالت در میان بود . عدالت بر خلاف وفاداری مفهومی است بی زوال و مطلق . معنای این سخن که گفت . " از امپراتور خود کامهای هم بر نمی آید که با آنها که پیرامون اویند کاری دور از عدالت کند " نیز همین است .

این روح عدالت خواهی مایه والائی سامورائی ها بود . آنان همیشه از " کاری که در نظر خدا و مردم روا بر حق است " سخن میگفتند . عبارت دیگری که آنها دوست داشتند این بود " اگر به ندای درون دریا بم که حق با منست پروای رویا رویی با ده هزار دشمن خواهم داشت . " این مایه آنان را مردانی بس سرفراز ساخته بود و مرگ را از این شرم که رفتارشان ناشایست انگاشته شود بهتر می دیدید .

در گروه " ساگا " یک سامورائی بود که چون روان سخن نمی گفت دیگران همیشه با او لودگی میکردند . روزی کسی درون دژ او را به ریشخند گرفت و دیگران باین بهانه که از مهمانش و خرد مایه پذیرائی کرده است با او خندیدند . سامورائی خود را خوار دید و روانش آزرده شد . شمشیر بر کشید و سامورائی دیگر را که لودگی کرده بود کشت . آرزوهای روال بر این بود که هرکس در دژ شمشیر از تیام بکشد- باید " هاراگیری " کند ، و این سامورائی بجای آنکه آماج سرزنش ناروای دیگران بماند بیدرتگ خود را نیز کشت .

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نگرش دوباره ، بازگشت به آئین کنفوسیوس

تا پایان قرن هفدهم منش سامورائی به روال طبیعی درکار پرداخته شدن بود . در این هنگام " یاماگاسوکو " (۴۶) کوشید این رفتارها را در چارچوب معیارهای بهنجار و فراگیر برای سامورائی ها سامان دهد . " یاماگا " که از پیروان مکتب " تعلیمات سنتی " بود با مکتب کنفوسیوسی جدید " شوشی گاکو " از در ستیز برآمد . بنا بر آموزشهای او سامورائی ها برای ارزشهای اخلاقی و منشهای خود شایسته والترین ارج بوده اند . اینان کار و کسبی همانند کشاورزان ، پیشه‌وران یا بازرگانان نداشتند و بر آنها بود که به ازای آزاد بودن از کار تولیدی عادی ، زندگی روزانه خویش نمونه فضایل اخلاقی باشند .

در گذر سالهای باقی دوران "توکوگاوا" روح "بوشیدو" "بیاری فلسفه" کنفوسیوسی به پهنه گسترده تری در ژاپن پراکند و جای گیرد. حتی کارهای زنی از طبقه پائین جامعه فتودالی چنان قهرمانانه بود که "بوشیداشوین" (۴۷) (۵۹-۱۸۳۰ م) را واداشت تا کتابی درباره او که نامش "توزکوشیماتسو" (۴۸) بود بتویسد. این زن چون شوهرش کشته شد خنجرى در سینه پنهان کرد و تنها به کین جوئی شوی و در پی خونی به تکاپو برخاست. جستجوی او در این راه ۱۲ سال کشید. "شوین" "پایداری و پویائی این زن را چون کاری شگرف که مانند آن برای یک سامورائی هم دشوار مینماید ستوده است این گوهر "بوشیدو" بود که زنی چون "شیماتسو" پرورد.

همچنان که از اعتبار آئین بودا کاسته میشد "بوشیدو" جای خود را بیشتر میگوید و دلهای مردم ژاپن را لبریز میساخت. در سراسر دوره "توکوگاوا" تا شروع دوره "میجی" (۴۹) "بوشیدو" طریقت زندگی ژاپنیها، فلسفه وجود، و زیبایی و آراستگی روح آنها بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

توضیحات

مکتب کنفوسیوسی - کنفوسیوس (۴۷۹ - ۵۵۱ پیش از میلاد) یکی از فلاسفه برجسته چین است که، آرا، او مکتب تازه‌ای از اندیشه برآورد و کنفوسیونیسیم نام یافت. این آرا، وسیله، پیروان او در کتابی بنام Lumyū (مکالمات) گرد آمد.

در اندیشه کنفوسیوس سرنوشت آدمی از سوی "آسمان" مقدر میشود هر آدمی ناگزیر "آزاده" یا "فرومایه" است - هر کس میباید با کبوتران فروتنی از مهتران فرمانبرداری کند. تعلیمات کنفوسیوس اساس حکومت را بر پایه، متین عقل و زندگی اجتماعی را بر روی عدالت، درستی میانه روی و اعتماد استوار مسازد.

دن بودائیسیم - این آئین ابتدا در سده، هفتم میلادی از چین به ژاپن راه یافت. بعد از آن راهبی بنام Eisai در بازگشت از سفر چین سال ۱۱۹۲ معبد Shāfuku-Ji را در Hakata که برای آئین دن بر پا کرد و به تبلیغ اصول عقاید آن پرداخت. ده سال بعد فرما بروا Yoriee که معبد Kennen-Ji را در کیوتو ساخته بود ریاست آنرا به Eisai داد و از آن زمان آئین دن سرعت گسترش یافت. این مکتب بودائی که میتوان آنرا "مکتب اندیشه" خواند بر این اصل استوار است که هر کس میتواند با استمرار در تفکر و درون نگری به اصل و جوهر "بودا" معرفت پیدا کند. این آئین را Daruma در چین بر پا کرد.

دو شاگرد او Eha و Jinshu که آئین دن را در شمال و جنوب چین پراکندند و از اینجا دو مکتب جداگانه فرآ آمد. مکتبی که Eisai بر پا کرد با مکتب شمالی که Rinzai-Shu خوانده میشود همساز بود. در سال ۱۲۲۷ Dasen مکتب Sodō-Shū و راهبی دیگر بنام Ingen در ۱۶۶۱ مکتب Obaku-Shu را بر پا کردند که همواره با مکتب Rinzai - شاخه آئین دن بشمارند. شوگون - یا Sei-I-Shi در اصل عنوان سرداری بود که به جنگ مردم بومی شمال و شرق ژاپن فرستاده میشد. این سرداران در جایی چند مانند Jiset-Su-Sei-I-Shogun, Funku-Shogun Taisno-Gun داشته. در سال ۷۲۰ Tajihhi-No Agatamori لقب Abenosurugamuro

Jisetsu-Chinteki-Shogun عنوان Jisetsu-Sei-I-Shogun

یافتند و این یک ماهور سرکوبی مردم غیر متمدن شرق و شمال شد.

از این تاریخ به بعد به عناوین مختلف درجات شوگونی بر میخوریم که همه مقامهایی موقت و محدود به همان دوره لشکر کشی بودند. بسالهای ۷۹۱ و ۷۹۷ امپراتور Kuiammu عنوان Sei-I-Taishogun به دو سردارش داد. امپراتور Go-Toba نیز عنوان شوگونی به یک سردار داد اما اینبار این لقب دائمی و موروثی بود. از آن پس در یک دوره طولانی تاریخ سردارانی با همین عنوان شوگونی با فرماندهی کل قدرتی نامحدود یافتند که حتی امپراتور خود تابع آن بود. اینان Minamoto (۱۱۹۲-۱۲۱۹)، Fujiwara (۱۲۴۴-۱۲۲۰)، تنی چند از شاهزادگان (۱۳۳۴-۱۲۴۵) و آخرین آنها خاندان Tokugawa (۱۸۶۸-۱۶۰۳) بودند. این وضع مدتها مردم مغرب زمین را بر این پندار داشته بود که دو امپراتور بر ژاپن حکومت دارند. یکی به اعتقاد ژاپنیها فرزند خداوند که در کاخ خود در کیوتو منزوی است و صرفاً "به امور دینی میپردازد و دیگری، که فرمانروای واقعی هم اوست به دلخواه خود حکومت میکند. مقام شوگونی همواره از سوی امپراتور اعطا میشده است، که چنانکه پیداست او هرگز نه میخواست و نه میتوانست است از واگذاری این منصب سر باززند. از زمان Yoritomo عنوان شوگونی به خاندان Minamoto اختصاص داشت و از نیروی Nabunaga که نواده Taira بوده، و Hideyoshi که از اصل عالی نبود، این مقام را نیافتند. * سامورائی - ثانیمه دوم سده نوزده به مرد نظامی، جنگجوی و مسلح گفته میشود. این واژه از کلمه Samurou میآید که بمعنی نگهبان و محافظ است و بطور اخص سربازانی را که ماهور نگهبانی کاخ امپراتور بودند سامورائی میخواندند. سامورائیها از امیر (Daimyo) خود مقرری میگرفتند و این امتیاز را داشتند که دو شمشیر ببندند. آنها با افراد گروه خود ازدواج میکردند. امتیاز سامورائی بودن به همه فرزندان سامورائی میرسید اما مقرری تنها برای وارث (فرزند مهتر) او بود. سال ۱۸۷۸ با روی کار آمدن امپراتور Meiji واژه چینی Shizaku بجای سامورائی برقرار شد. * هاراکیری - روشی از خودکشی است خاص ژاپنیها که با دریدن شکم انجام میشود. هاراکیری دارای دو نوع اجباری و اختیاری بود. هاراکیری اجباری بعد از محکوم شدن به مرگ صورت میگرفت و افراد دو گروه برگزیده اجتماعی یعنی Samurai و

Daimyo

امتیاز و اجازه داشتند که بجای کشته شدن شد بدست درخیم خود به زندگی خویش پایان دهند. واژه "هاراکیری" "بوطن اخس به همین معنی است. این نوع خودکشی در مورد ۴۷ سرباز خدائی (Ronin) در رویداد Ako سه سال ۱۷۰۲ معروف است که چون انتقام خون سردار خود را با کشتن مسبب قتل او ستاندند همه خود را نیز کشتند و همچنین در مورد کشتگان جاشویان فرانسوی در Sakai سه سال ۱۸۶۷.

در مورد خودکشی اختیاری انگیزه‌های عمده عبارت بوده است از در نیفتادن بدست دشمن پس از شکست در جنگ، اثبات وفاداری نسبت به سرداری که در گذشته است، انجام هاراکیر بر سر گور او، اعتراض به رفتار یک مقام بالاتر و مانند اینها، بیشتر هاراکیری به بیرحمانه‌ترین شیوه انجام میشد و قربانی پس از ساعتها رنج و درد میمرد. در نتیجه چنین تدبیر شد که قربانی تن خود را بدرد و در همان حال یکی از دوستان وفادارش سر او را جدا کند داستان سربازان و سردارانی که بعد از شکست در جنگ سر یکدیگر را یکبیک بریده‌اند معروف است. خودکشی اجباری امروزه در ژاپن مجوز قانونی ندارد، اما هاراکیری اختیاری گاه بگاه دیده میشود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

1. Fujiwara Nichinaga
2. Amida Buddka
3. Ikko
4. Nichiren
5. Tokugawa Ieyaru
6. Hongan-Ji
7. Oda Nabunaga
8. Toyotomi Hideyoski
9. Sogaku
10. Fujiwara Seika
11. Shagonate
12. Chu-Hsi
13. Skushi
14. Shushigaku
15. Samurai
16. Bushido
17. Kamakura Bakufu
18. Kyota
19. Hachiman Taro Yoskiie
20. Genji
21. Minamoto Yoskitomo
22. Heiji
23. Heike



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

24. Chita
25. Kinnomara
26. Sengaku
27. Hagakure
28. Yamamoto Tsunetomo
29. Koyogunkan
30. Takeda Shingen
31. Mina-no-Kami
32. Tokugawa
33. Daidaji Yuzan
34. Budo Shaskinshu
35. O-Zuni
36. Shimabara
37. Saga
38. Daidaji
39. Carl Peter T Unberg
40. Deshima
41. Kabayakawa Hideaki
42. Toyotomi Hideyoski
43. Ishida Mitsumari
44. Sekigahara
45. Harakiri
46. Yamaga Soka
47. Yoshida Shoin
48. Tozoku Shimatsu
49. Meiji



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی